

قصه‌های زیزی (۲)

زیزی و خیابان

نویسنده: لیلیا خیابان
تصویرگر: آناهیتا ملکی

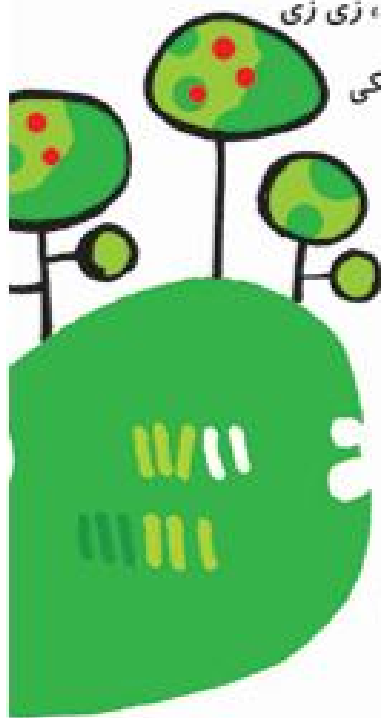


زی زی آدم فضایی کوچولو بعد از این که یک بار به زمین آمد و سیاره ی زمین را از نزدیک دید، چیزهای زیادی از زمین و آدم های زمینی برای دوستانش در سیاره ی زمین تعریف کرد. از آن روز به بعد همه ی بچه های سیاره ی زمین، حتی بزرگترها دوست داشتند به زمین بروند و آن جا را از نزدیک ببینند، اما راستش را بخواهید می ترسیدند که آدم های زمینی آن ها را بگیرند و اسیر کنند. تنها زی زی بود که از رفتن به زمین نمی ترسید. او آن قدر از پدر و مادرش و عمو فی فی خواهش کرد تا بالاخره آن ها راضی شدند یک بار دیگر زی زی به زمین برود.

این بار عمو فی فی خودش با سفینه ی بشقابی اش زی زی را به زمین رساند. عمو فی فی او را به همان پارکی برد که دفعه ی قبل آن جا فرود آمده بود. بعد یک جای خلوت زی زی را پیاده کرد و گفت: «زی زی جان! حواست جمع باشد. من خودم چند ساعت دیگر می آیم دنبالت». زی زی از عمو فی فی خدا حافظی کرد و روی سیاره ی زمین به راه افتاد. عمو فی فی هم بواشکی همان طور که آمده بود، سوار سفینه اش شد و برگشت به زمین.

زی زی کنار پارک یک باجه تلفن عمومی پیدا کرد و به زور خودش را به گوشی تلفن رساند و از روی کاغذی که دستش بود شماره ای را گرفت. از آن ور خط یک نفر گوشی را برداشت و گفت: «الو بفرمایید...»

حتماً می دانید او چه کسی بود. بله، دوست زمینی زی زی، لی لی کوچولو. زی زی آهسته گفت: «الو من اوفدم زمین، توی پارکم». لی لی تا این جمله را شنید از خوش حالی پشت گوشی جیغی کشید که گوش های زی زی مثل زله لرزید. بعد هم با



خنده گفت: «تویی زی زی! همان جا بمان تا بیایم دنبالت.»

زی زی چند دقیقه ای روی یک نیمکت نشست از آن طرف هم
لی لی از مادرش اجازه گرفت تا به پارک برود و دوستش را
به خانه بیاورد. راستش لی لی قبلاً درباره ی زی زی با مادرش
صحبت کرده بود و پارک هم رو به روی خانه ی شان بود، برای
همین مادرش گفت: «برو ولی خیلی مواظب باش.»

لی لی با خوش حالی روسری اش را سرش کرد و به پارک
نزدیک خانه رفت.

زی زی با دیدن لی لی خیلی خوش حال شد و او را بغل کرد و
گفت: «حالا بیا برویم خانه ی ما، مادرم گفته زود برگردی. همان جا
با هم بازی می کنیم.» زی زی اولش خجالت می کشید، اما بعد قبول
کرد و دوتایی دست هم را گرفتند و راه افتادند. به کنار خیابان که
رسیدند، زی زی با دیدن ماشین ها حسابی ترسید و گفت: «این ها





چه جور سفینه هایی هستند، چرا این قدر عجیفند؟

لی لی دستش را روی دلش گذاشت و قاه قاه خندید و گفت: «این ها که سفینه نیستند، ماشینند، اگر مواظب باشی اصلاً ترس ندارند.» در همان موقع بچه ای که مثل آن ها می خواست از خیابان رد شود، با عجله دوید توی خیابان و از بین ماشین ها رد شد.

زی زی با تعجب به پسر بچه و ماشین هایی که با سرعت رد می شدند، نگاه کرد. او خیلی از این کار پسر بچه خوشش آمد، برای همین خندید و گفت: «بیا بگویم لی لی من از این پسر زمینی بهتر می توانم از خیافان لد شوم.» اما همین که خواست پایش را توی خیابان بگذارد لی لی دستش را کشید و گفت: «چه کار داری می کنی؟! باید از روی پل هوایی رد شویم. این جووری خطرناک است ممکن است تصادف کنیم.»

زی زی که دهانش از تعجب باز مانده بود، گفت: «شی پل هوایی؟! پس چرا این پسر زمینی از

روی پل هوایی لد نشد.»

لی لی خندید و گفت: «خب چون او

کار خیلی اشتباهی کرد، ممکن بود

تصادف کند.» زی زی کمی فکر کرد

و بعد خندید و دفترچه اش را در آورد

و نوشت: «زمینی ها برای این که با سفینه های

زمینی تصادف نکنند، از لوی پل عافر پیاده لد می شوند.» بعد از آن، لی لی و زی زی به طرف





پل عابر پیاده راه افتادند و از روی پل رد شدند.

زی زی خیلی هیجان زده بود و هی جیغ می کشید و خوش حالی می کرد. آن طرف خیابان پسر بچه ای با دوچرخه اش می خواست وارد خیابان پر از ماشین شود.

زی زی با دیدن دوچرخه گفت: «چه سفینه ی عجیبی؟! لی لی همان طور که به پسر بچه نگاه می کرد گفت: «این پسر نباید با دوچرخه توی خیابان به این شلوغی برود. این اصلاً کار درستی نیست.» زی زی با شنیدن این حرف جلو رفت و به پسر دوچرخه سوار گفت: «چلا می خواهی توی خیابان بلوی، خطرناک است؟»

پسر نگاهی به سرتاپای زی زی کرد و گفت: «تو چه موجود زشتی هستی. عروسک مدل جدید





کوکلی دینگه توی کار من دخالت نکن.

زی زی که حسابی از حرف پسر ناراحت شده بود، گریه اش گرفت و به لی لی گفت: «دیدم به من گفت زشت.»

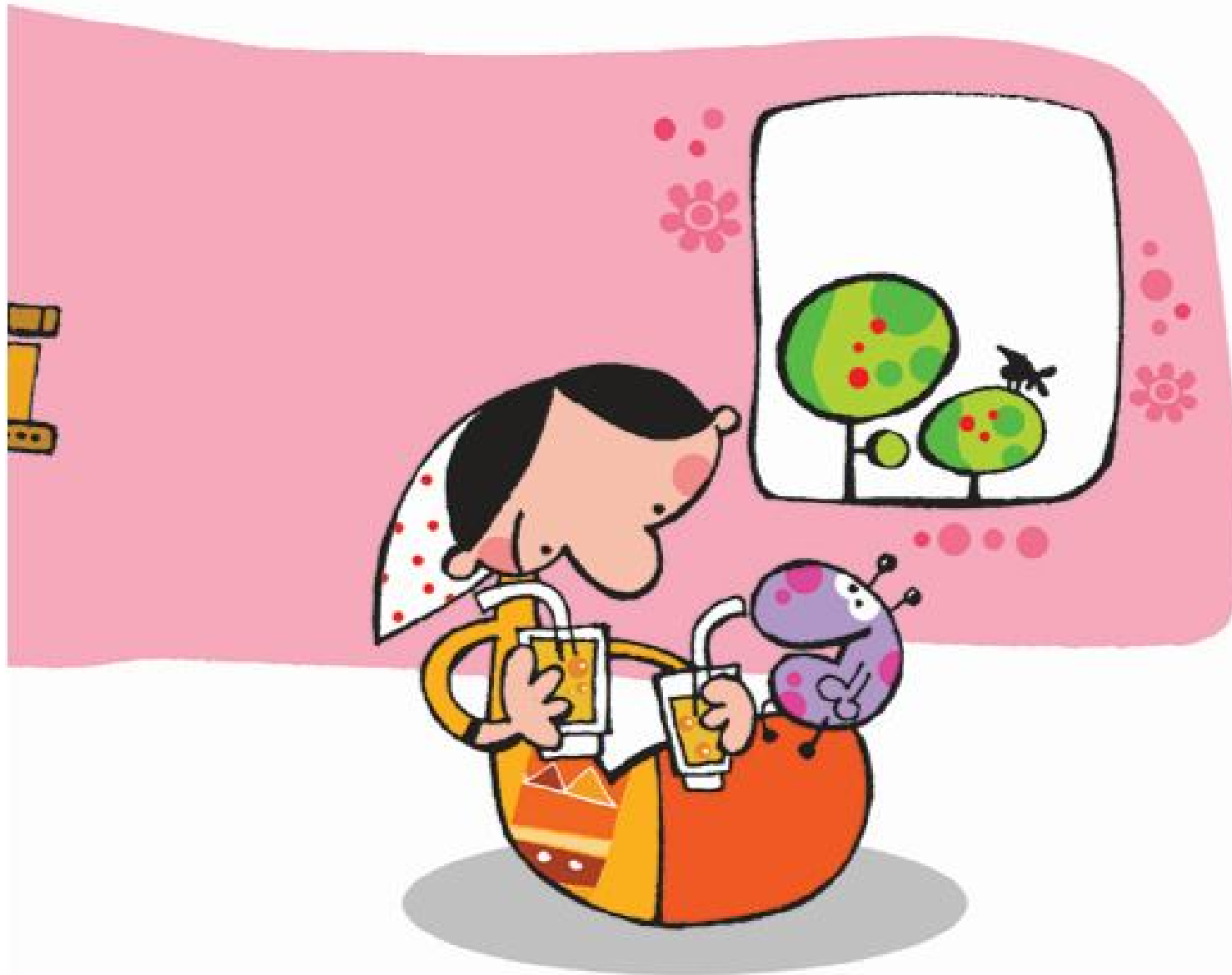
حرف زی زی هنوز تمام نشده بود که پسر بچه با سرعت دوچرخه اش را توی خیابان برد و کم مانده بود با یک ماشین تصادف کند. صدای بوق وانت و ترمز گرفتنش بلند شد و بعد هم صدای راننده ی وانت که داشت یک چیزهایی به پسر می گفت که خیلی خوب نیست برایتان بنویسم. زی زی اشک هایش را پاک کرد و گفت: «دیدم می خواست تفادم کند، بعد هم دفترچه اش را در آورد و نوشت: «بعضی از بچه های زمینی با دوچرخه توی خیافان شلوغ می لوند و تفادم می کنند.»

لی لی دست زی زی را گرفت و گفت: «حسابی تنبیه شد حالا بیا تا برویم دیر می شود.» لی لی دست زی زی را گرفت و راه افتادند. کمی جلوتر که رفتند چند تا بچه را دیدند که توی پیاده رو نشسته بودند و داشتند بازی می کردند.

زی زی اخم کرد و گفت: «این زمینی ها چه قدر جالبند خیافان به این بزرگی لفته اند توی پیاده لوی کوچک نشسته اند و بازی می کنند؟!»

لی لی با تعجب به زی زی نگاه کرد و گفت: «چی گفتی؟ بیایند توی خیابان بازی کنند؟! زی زی گفت: «بله خیافان خلبت است و واشین نمی آید.»

لی لی سرش را تکان داد و گفت: «بچه ها نباید توی خیابان بازی کنند. ممکن است یک دفعه یک



ماشین بیاید و با آن ها تصادف کند.»

زی زی کله اش را خاراند و کمی فکر کرد و گفت: «پس این بچه ها کال خوبی کرده اند. نباید توی خیابان بیایند چون خطرناک است.» و بعد دفترچه اش را در آورد و نوشت: «زمینی ها دوست دالند به قانون احتلام بگذالند.» هنوز زی زی دفترچه اش را توی جیبش نگذاشته بود که لی لی داد زد: «رسیدیم. این هم خانه ی ما.» بعد هم دوید و زنگ زد. مامان لی لی آمد و در را باز کرد و با دیدن زی زی لبخندی زد و گفت: «پس زی زی تو هستی. چه آدم فضایی با نمکی! خوش آمدی.» زی زی با خوش حالی به مادر لی لی سلام کرد و بعد با عجله رفت توی خانه: چون خیلی دوست داشت خانه ی زمینی ها را از نزدیک ببیند.

مادر لی لی برای آن ها کیک و آب میوه آورد و بچه ها با خوش حالی توی اتاق لی لی بازی کردند. لی لی و زی زی آن قدر بازی کردند که حسابی خسته

شدند. در همین موقع صدای عجیب سفینه ی عمو فی فی از توی حیاط بلند شد.

زی زی با خوش حالی گفت: «عمو فی فی آمده دنفالم.» بعد توی حیاط دوید پشت سر او لی لی و مادرش هم توی حیاط آمدند.

زی زی که حسابی خسته بود و خوابش می آمد، از لی لی خداحافظی کرد و سوار سفینه ی عمو فی فی شد. عمو فی فی هم که می ترسید از سفینه پیاده شود همان جا از پشت شیشه ی سفینه





برای لی لی و مادرش دست تکان داد و سفینه را روشن کرد و بالا و بالاتر رفت. لی لی و مادرش هم از آن پایین برایشان دست تکان دادند.

زی زی آن قدر خسته شده بود که همان جا توی سفینه خوابش برد. حتماً فردا صبح که از خواب بیدار شود، چیزهای زیادی برای تعریف کردن دارد. شما فکر می کنید زی زی چه چیزهایی برای بچه های سیاره ی زیمون تعریف می کند؟

